

دیداری از سیستان ویرانه

یادداشتی درباره زبان بومی و آثار باستانی سیستان

در آبان ماه امسال سفری تا سیستان رفتم و از کوه و دریاچه و کویر و ریگزار آنجا دیدن کردم. این سفر بمناسبت شوق و میل بیش از اندازه‌ای بود که دانشمند بسیار گرامی زمان ما آقای ابراهیم پورداود برای دیدن آن سرزمین داشتند. سعادت بامن یار شد تا درین سفر همراه بودم و توانستم آن خاک گرانقدر پر دامنه و پیر سرگذشت باستانی را که در تاریخ ماجایی بلند دارد در همراهی با دانشمند عزیزمان و دوستان گرامی دیگر (آقایان جمشید و پرویز سروشیان از مردم بزرگوار کرمان و حبیب‌الله صدی موزه دار در موزه ایران باستان و ناصر مخفم) از نزدیک به بینم.

این سفر دوهفته کشید و تا آنجا که توانایی و مجال و وسیله بود جاهای دیدنی و باستانی را دیدیم و درین دیدنها شنیدنیهای بسیار از مردم ساده دل سیه‌چهره آن سامان شنیدیم که هر يك یادآور نکته‌های دلکش و تاریخی، با عبرت انگیز و پرملال بود که بیگمان بسیاری از آن دیده‌ها و شنیده‌ها ارزش آنرا دارد که برای خوانندگان نوشته و باز گوشود.

این مقاله که اکنون بچاپ میرسد شامل یادداشت‌هایی است درباره زبان مردم آنجا و اطلاعاتی در زمینه آثار باستانی سیستان که اکنون بجای است. اما پیش از آنکه باین دو مطلب بپردازم این چند سطر را درباره حال کنونی آن ویرانه بنویسم تا مگر دیدگان بینا را با آنجا گوشه چشمی افتد. اگر میگویم که باید با آنجا عطف توجهی کرد از اینروست که سرزمین باستانی و جایگاه پهلوان تاریخی ما، رستم، ازستم روزگار و تنی چند از مردم آن سختیهای بسیار و رنجهای بیشمار دیده است.

حدیث پریشانی و در ماندگی و نابسامانی آن بخش ایران آنچنان نیست که در یکی دو گفتار بتوان گفت و نوشت، و برآستی آنچنان است که کتابها و رساله‌ها میخواهد، همچنانکه بیگانگان کتابها و رساله‌ها درباره این بخش از ایران نوشته‌اند.

اگر از هر ویرانه باستانی آن سرز و بوم آوای دل‌دوز بومی شنیده می‌شود باید بدانیم آن آوا از برای مانسانی است که سیستان از کهن‌ترین زمان، آباد و جایگاهی باحشمت و جلال بوده است و یادآور گذشته‌ای است پرازشکوه (۱) و اما اگر از هر گوشه این ویرانه کنونی ناله دلسوزانسانی بگوش میرسد که از بی‌نایی و بی‌خانمانی و بی‌داری و بی‌بکاری می‌نالد و درمان‌تن و داری دیده خود را «شیره» می‌داند نموداری است از اینکه بازماندگان رستم، دلاور ایران زمین، در صورتی زنده مردگانی بیش نیستند.

۱ - درباره گذشته سیستان نگاه کنید باین کتابها، تاریخ سیستان - تاریخ بیهق - دائرة المعارف اسلامی - کتب جغرافیا نویسان عرب و ایران (ابن حوقل، اصطخری، ابن خردادبه، مسعودی، فروبنی، بلاذری، یاقوت و جز اینها). استاد گرامی ما آقای پور داود درباره سیستان مطالعات و اطلاعات دقیق و بسط دارند که در کتابی انتشار خواهند داد. اروپائیان نیز کتابهایی درباره گذشته سیستان از جهت تاریخی و باستانشناسی و هم از لحاظ وضع سیاسی و اجتماعی آن درین یکصد سال اخیر نوشته‌اند که مهمترین آنها تألیفات هر تسفلد، جاکسن، سایکس، کرزن، فریه، لاندور می‌باشند.

زبان مردم بومی :

مردم بومی سیستان عبارتند از چند طایفه معروف و معتبر مانند ، سنجرائی ، سارانی ، کبانی و جز اینها که در سرزمین سیستان و میان اهل محل زابلی و سیستانی خوانده می شوند و زبانشان لهجه ایست از زبان فارسی رایج با اختلافاتی جزئی .

جزاین طوایف گروهی دیگر در کناره دریاچه هامون و نيزارهای آن در کاشانه‌هایی بوریائی زندگی می کنند که از آنان بنام صیاد نام میرود . بعضی از اروپائیان و اهل تحقیق احتمال داده اند که اینان باید بازماندگان نخستین اقوام آریائی باشند که بر سرزمین سیستان روی آورده اند و آنجا را نشستگاه خود ساخته اند . زبانی که این گروه مردم سیه چرده بلند بالا و دلاور بدان گفتگو میکنند همان زبانی است که مورد تکلم مردمان شهر نشین سیستان می باشد .

بجز طوایف سیستانی و صیادها عده ای از اقوام بلوچ مانند براهویی ها نیز در بیابانهای یردانه سیستان زیست می کنند و زبانشان ناگزیر لهجه هایی از زبان بلوچی است . باید دانست که میان بلوچها نیز اختلاف لهجه دیده میشود ، همچنانکه براهویی ها بلهجه ای سخن میدارند که بکلی با لهجه طایفه نارویی تفاوت دارد و نارویی ها درباره آنان می گویند که زبانشان « کز » است (۱) . من در تاسو کی که محلی است میان کویر سر راه زابل مقداری واژه از مردی براهویی پرسیدم که کمتر همبستگی و پیوند با لهجه های فارسی دارد و آنها را اینک در اینجا بچاپ میرسانم :

براهوئی	فارسی	براهوئی	فارسی
Chonà (چونا)	بچه	Bàvâ (بوا)	پدر
Orâ (اورا)	خانه	Lommâ (لوما)	مادر
Xâxar (خاخر)	آتش	Dir (دیر)	آب
Kon (کن)	خوردن	Xarâs (خراس)	کاو
Xâch (خاچ)	خوابیدن	Bandaq (بندق)	آدم
Ken (کن)	رفتن	Deqâr (دغار)	زمین
Ya't (یت)	بزینه	Kerri (کری)	درخت گز
Mi't (میت)	میشینه	Töp (توپ)	کلاه
Massas (ماسس)	مگس	Dantân (دنتان)	دندان
Tus (توس)	نشستن	Küs (کوس)	پیراهن
Moch (مچ)	همه	Du (دو)	دست
Zâipâ (زایپا)	زن	Nat (نت)	پا
Hâri (هاری)	مرد	Bâmos (باموس)	بینی
Kochak (کچک)	سگ	Xan (خن)	چشم

این نکته را باید یاد آور شد که این واژه ها در فرصت بسیار کم گرد آوری شد و تنسیع و تحقیق در ریشه آنها با اهل فن است و اکنون مجال بحث بیشتر نیست . در شماره آئینده یادداشت هایی دیگر که

۱ - این عین تعبیری است که ملکشاه خان نارویی رئیس طایفه نارویی در نصرت آباد که مرکز طایفه مزبور است درباره زبان براهویی ها کرد .

راجع به آثار قدیمی سیستان فراهم آورده‌ام چاپ خواهد شد .

صدواژه سیستانی :

امالفت‌هایی که در سیستان مربوط به لهجه زابلی یا سیستانی گرد آورده‌ام از زبان صیادان کنار هامون شنیده‌ام که قطعاً اصالت و درستی آنها بیشتر از لهجه‌ایست که مردمان شهر نشین بدان گفتگو می‌دارند . اینک همه آنها را با ضبط هر يك بحروف لاتینی از برای درست و سهل خواندن در اینجا بچاپ میرسانم ، باشد که برای زبان‌شناسان سودمند افتد .

آزار	âzâr : مرض سیفلیس .	تازو	Tâzu : تازی (نوعی از سگ و
آستاره	âstâra : ستاره .	تنباک	Tanbâk : تنباکو
آشنه	âshana : شنا کردن .	ترمغ	Tor moq : تخم مرغ .
اردک	Ordok : نوعی پرندۀ آبی .	ترک	Tazk : نوعی نی .
اشتن	Eshtan :	توت	Tut : نوعی جگن که از آن
الیاسک	Aliyask : نوعی پرندۀ آبی .	توتین	Tutin : توتین میسازند .
ایشنه	Ishne : اینها (جمع این) .	باروت	Bârut : سیل .
بابو	Bâbu : پدر .	بازل	Bâzel : دست .
باروت	Bârut : سیل .	بالا	Bâlâ : شمال [سمت] .
بازل	Bâzel : دست .	برک	Borak : رنگ شتری .
بالا	Bâlâ : شمال [سمت] .	بزچوش	Bozchuch : بزچه .
برک	Borak : رنگ شتری .	بل	Bol : گل نی .
بزچوش	Bozchuch : بزچه .	پلایی	Bellappi : برگرداندن و چرخاندن .
بل	Bol : گل نی .	بلنی	Balqi : نوعی پرندۀ آبی .
پلایی	Bellappi : برگرداندن و چرخاندن .	بوستونی	Bustuni : نوعی پرندۀ آبی .
بولک	Bulak : لوثی (گل نوعی نی) .	پچوی	Pachowvi : توتین رانی .
پچوی	Pachowvi : توتین رانی .	پچویر	Pachowvir : توتین ران .
پچویر	Pachowvir : توتین ران .	پخل	Paxal : قسمت باقیمانده ساقه کندم پس از درو .
پخل	Paxal : قسمت باقیمانده ساقه کندم پس از درو .	پلوئی	Palovi : بریان کردن .
پلوئی	Palovi : بریان کردن .	پو	Pu : یا .
پو	Pu : یا .		

۱- تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۸۰ ، و از سنتها عبدالرحمن (مقصود عبدالرحمن بن سمره است که حکومت سیستان را در زمان خلافت عثمان داشت) بود که فرمود که راسو و جیژ را نباید کشت تا مار همی گیرند . »

سغدیم **Seqdem** : نومی پرندۀ آبی .
 سنجولی **Sanchuli** : نام قومی از سبادهای کنار
 هامون .
 سنگ **Seng** : سنگ .
 سور کند **Surkand** : نام زمین زراعتی پس از
 کندن .
 سوز گردن **Sowz garden** : نوعی پرندۀ آبی

ششک **Sheenak** ,

شیب **Shib** : جنوب [سمت] .
 شیله **Shile** : آبگیرهایی که بعضی اوقات
 آب دارد و بعضی اوقات
 خشک است .

عمک **ámaka** : عمه (درلهجۀ کنار دریا)
 عمکه **ámake** : عمه (درلهجۀ زابل)

غرازک **Qoràzk** : گراز .
 غرغزک **Qorqorak** : نوعی پرندۀ آبی .
 غزوم **Qazum** : عقرب .

کی **Ka** : علامت تصغیر که با آخر کلمه
 افزوده میشود، مثل حسینک
Hoseynka

کشل **Kaal** : سبزه گندم که تازه روئیده .
 کتل **Katal** : پالان .
 کرک **Karrak** : نوعی پرندۀ آبی .
 کرگز **Kor gaz** : درخت گز (درخت گردو
 نوع است؛ جنگلی و کرگز)
 کرماک **Karmak** : گیاهی است شور طعم که
 بته بزرگسی دارد و شتر
 می خورد .

کله **Kalla** : سر .

کره بز **Kara boz** : بزغاله .

کمالک **Kemàlak** : نومی گنجشک .

کنجا **Kenja** : دختر .

چل **Chol** : کورت ، باغچه ، گودال
 کنده شده .

چور **Chur** : نوعی پرندۀ آبی .

چورکش **Churkosh** : نوعی پرندۀ آبی .

چوش **Chush** : میکدن .

چونگ **Chong** : محلهایی که نی زیاد در آنجا
 باشد ، جزیره مانند .

چلیک **Chilik** : طنابهای حصیری .

خارخون **Xàrxun** : در تابستان برای خنک
 کردن هوا مقداری خاررا
 کنار دری که باد از آن
 سمت می آید چیده و بآن
 آب می یاشند و این محل را
 خارخون گویند .

خر کی **Xaraki** : پایه دستگاہ پارچه بافی .

خلک **Xelaka** : خاله (درلهجۀ کنار دریا) .

خلک **Xolaka** : خاله (درلهجۀ زابل) .

خلکه **Xolake** : خاله (درلهجۀ زابل) .

خلوی **Xalovi** : لیجن .

خم خونه **Xomxune** : محلی است که خم ها را برای
 تصفیه آب گل آلود درود
 هیرمند جهت آشامیدن
 می گذارند .

دده **Daadch** : خواهر .

دک **Dak** : ایستان (بایست **Dakku**)

دیزی **Dizi** : دیگ سنگی

رانگ **Ràng** : محلهایی در نزار که قابل
 توئین رانی شبیه شعب
 رودخانه است .

رک **Reg** : ریگ (ماسه) .

رویگ **Rovik** : نوعی پرندۀ آبی .

سارکو **Sàrku** : نوعی گنجشک .

سخته **Soxta** : سوخته .

زندگی میکنند .		Kenchà : دختر (درلهجه کنار دریا)	کنجا
Màdemak : نوعی پرندۀ آبی .	مادمک	Kuchàx : سوراخ دکه .	کوجاخ
Màle : شانۀ پارچه بافی .	ماله	Kochak : سگ .	کوجک
Maje : مزه .	مجه	Gàl : جوال .	گال
Madem : نوعی از باز یا باشه .	مدم	Goche : بچه .	گچه
Marak : نوعی از نی که ساقۀ آن لبه‌های تیزی دارد .	مرک	Qaràq : کلاغ .	گراغ
Marq : مرغ .	مرغ	Gandom : بودادۀ گندم که اهل محل palow در مواقع معین به کوه خواجه می‌برند و در زیارت پیر گندم بریان تشار میکنند .	گندم‌یلو
Moke : مادر .	مکه	[شرح آن در مقاله آینده گفته خواهد شد]	
Mal : کلوخ .	مل		
Mushlow : ماسوره با نخ .	موشلو		
Nasvar : کسردی است از کوبیدۀ تنباکو و آهک که برای تخلییر زیر لب پائین می‌ریزند .	نسوار	Guj : زنبور قرمز .	گوج
Nohrab : نهری که فاضل آب‌زراعتی از آنجامی‌گذرد .	نهراب	Guspi : گوسفند .	گوسپی
Nane : ماده .	نه‌نه	Goshak : گوش ماهی .	گوشک
Nimalak :	نیملک		
Vaqak : حواصیل .	واغک	Longota : شالی که بسر می‌بندند و چهار پنج‌متر دازا دارد .	لنگته
		Lux : نوعی از نی که « لویی » را از آن میگیرند .	لوخ
		Luxi : خانه‌های حصیری از نی و جگن که صیادها در آنجا	لوخی

پرتال جامع علوم انسانی

فقهی صروزی

امروز ، فردا

چو اسباب مهیّا داری امروز
چو در دل رنج فردا داری امروز

میفکن نوبت عشرت بفردا
باستقبال اند . رفته باشی